

گذشته چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا

۱۲۹۹-۱۳۳۲

گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹ / پژوهش از
جامی. [ویرایش ۲]. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.

ISBN: 978-964-311-135-9

۶۹۶ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷. ۲. نفت - ایران - صنعت و تجارت - ملی شدن.
۳. حزب توده ایران. ۴. جبهه ملی ایران. ۵. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷ - کودتای

۲۸ مرداد، ۱۳۳۲. الف. عنوان: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا، ۱۳۳۲-۱۲۹۹.

۹۵۵/۰۸۲

DSR ۱۴۷۶/گی

۱۳۷۷

۱۵۳۰۷-۷۷م

کتابخانه ملی ایران

گذشته چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا

۱۲۹۹-۱۳۳۲

پژوهش از جامی





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

گذشته چراغ راه آینده است

پژوهش از جامی

چاپ یازدهم

۱۰۰۰ نسخه

پاییز ۱۳۹۳

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۱۳۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978-964-311-135-9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۲۰۰۰ تومان

فهرست

آغاز سخن.....	۹
۱. اشغال نظامی ایران به وسیله متفقین.....	۱۱
اوضاع جهان در آستانه اشغال نظامی ایران.....	۱۱
دنیا پس از جنگ جهانی اول.....	۱۱
اروپا در چنگال فاشیسم.....	۱۶
نقشه آلمان برای تصرف خاورمیانه و نفوذ به خلیج فارس.....	۱۸
وضع دشوار اتحاد جماهیر شوروی.....	۲۰
اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دوران حکومت رضاشاه.....	۲۳
اوضاع اقتصادی.....	۲۳
ساختمان راه آهن سراسری ایران.....	۲۹
الغای امتیاز داری و تمدید امتیاز نفت جنوب.....	۳۱
سابقه اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران و ادامه آن تا انعقاد قرارداد جدید.....	۳۴
اوضاع سیاسی.....	۴۶
کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی، سرآغاز به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی ..	۴۶
سید ضیاءالدین کی بود؟.....	۵۱
سیاست خارجی نزدیکی به آلمان نازی.....	۶۸
ستون پنجم آلمان در ایران.....	۶۹
هدفهای استراتژیک متفقین در ایران.....	۷۸
۲. سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی.....	۸۳
سوم شهریور و حوادث آن.....	۸۳
استعفای رضاشاه و کناره گیری او از سلطنت.....	۸۷
املاک اختصاصی، ثروت و منابع درآمد رضاشاه.....	۹۵
مطبوعات و سقوط دیکتاتوری.....	۱۱۰

۳. کارنامه دولت فروغی ۱۱۵
- انتخابات دوره سیزدهم ۱۲۵
- پیمان اتحاد با متفقین ۱۳۰
- گرانی هزینه زندگی و افزایش فقر عمومی ۱۳۱
- دولت فروغی و تعقیب مسئولین جنایات دوره رضاشاه ۱۳۴
- حال بینیم استرداد املاک اختصاصی به کجا انجامید؟ ۱۳۵
- تشکیل حزب توده ایران ۱۳۶
- محاکمه جلادان نظمیه رضاشاه ۱۴۵
- اوضاع عمومی کشور: ورشکستگی اقتصادی و شیوع قحطی، بیماری و فقر
عمومی در سرتاسر کشور ۱۵۲
- بلوای ساختگی ۱۷ آذر ۱۳۲۱ ۱۵۸
- مستشاران آمریکایی در ایران ۱۶۴
- رشد و اعتلای نیروهای دموکراتیک در ایران، یورش ارتجاع جهت محو آثار
دموکراسی و اعاده دیکتاتوری ۱۷۳
- انتخابات دوره چهاردهم ۱۷۷
- تشکیل اولین کنگره حزب توده ایران ۱۸۱
- یورش ارتجاع ۱۸۸
۴. امتیاز نفت شمال ایران ۱۹۵
- موضع حزب توده ایران قبل از درخواست امتیاز از جانب شوروی ۱۹۷
- حزب توده ایران و امتیاز نفت ۲۰۲
- پایان اولین مرحله مسئله نفت ۲۱۱
- روش سیاسی دولت شوروی در ایران ۲۲۰
۵. اوضاع سیاسی کشور در آستانه نهضت دموکراتیک آذربایجان ۲۲۵
- موضع ارتجاع بعد از پایان جنگ جهانی دوم ۲۳۱
- موضع آزادیخواهان بعد از پایان جنگ ۲۳۲
- حوادث خراسان ۲۳۸
- حقیقت واقعه چه بود؟ ۲۳۹
۶. نهضت دموکراتیک آذربایجان ۲۴۳
- آذربایجان در دوره دیکتاتوری رضاشاه ۲۴۳

۲۴۷	آذربایجان پس از سقوط رضاشاه
۲۵۳	تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان
۲۶۱	زمینهٔ تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان
۲۶۶	فرقه دموکرات آذربایجان چگونه حزبی بود و چه هدفهایی را تعقیب می‌کرد؟
۲۷۷	ضرورت تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان
۲۹۸	حکومت ملی آذربایجان و حکومت مرکزی از نظر مطبوعات و مردم ایران
۳۰۷	آیا حفظ آزادی آذربایجان، بدون آزاد ساختن سراسر ایران مقدور بود؟
	آیا آنچه در آذربایجان می‌گذشت آشوب معدودی ماجراجویان و اشرار بود یا یک
۳۱۲	نهضت واقعی؟
۳۱۴	کنفرانس مسکو
۳۱۹	فرقه دموکرات کردستان (کومله) و خودمختاری کردستان
۳۲۰	آذربایجان در نخستین ماههای استقرار حکومت ملی
۳۲۶	دولت حکیمی در تزلزل و تردید
۳۲۸	حکومت ملی و حل مسئلهٔ ارضی در آذربایجان
۳۳۳	تشکیل اولین کنگرهٔ دهقانی
۳۳۹	۷. دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان
۳۳۹	احمد قوام (قوام السلطنه) کی بود؟
۳۴۳	مذاکرات قوام السلطنه با استالین و مولوتف در مسکو
	انعکاس عدم تخلیهٔ ایران در میان مردم کشور، مجامع بین‌المللی و قدرتهای
۳۴۷	بزرگ جهانی
۳۶۴	قوام السلطنه و حل مسئله آذربایجان
۳۷۲	سازش قوام با حکومت ملی آذربایجان و امضای موافقت‌نامه
۳۷۴	این موافقت‌نامه جهت تأمین آزادی آذربایجان و سراسر ایران چه نتایجی دربرداشت؟
۳۷۸	تشدید فعالیتهای استعماری در جنوب کشور
	سیاست نیرنگ و فریب قوام السلطنه - اغتنام فرصت جهت تحکیم سنگرهای ارتجاع
۳۸۰	و اغفال جبهه آزادی ایران
۳۸۸	«نهضت جنوب»: هوس «دموکراسی و عدالت اجتماعی» خان را بيقرار کرد!
۴۲۶	چرا نهضت آذربایجان شکست خورد؟
۴۳۷	۸. اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان
۴۳۷	حزب تودهٔ ایران و احزاب آزادیخواه پس از شکست نهضت آذربایجان
۴۴۸	کردستان و شکست نهضت آذربایجان

- انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی ۴۵۰
- رد موافقتنامه نفت ایران و شوروی ۴۵۳
- تشدید رقابت انگلستان و آمریکا در ایران ۴۵۹
- محمدرضا شاه پهلوی در صحنه سیاست ۴۶۴
- افزایش فشار و اختناق و خطر برقراری دیکتاتوری - اوج مبارزات ملی ضد استعماری ۴۷۲
- حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ۴۸۴
- بهره‌برداریهای سیاسی از حادثه ۱۵ بهمن ۴۸۷
- ۹. نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور ۴۹۹**
- رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در
سراسر کشور ۴۹۹
- ترور رزم‌آرا و انعکاس خیر ملی شدن صنعت نفت در جهان ۵۱۳
- حسین علاء عامل سرشناس انگلستان در مقام نخست‌وزیری ۵۲۰
- حزب توده ایران و مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» ۵۲۵
- جبهه ملی از نظر حزب توده ایران ۵۲۷
- روش حزب توده ایران در مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» ۵۳۱
- ۱۰. دکتر مصدق بر سریر قدرت ۵۴۱**
- دکتر مصدق کی بود؟ ۵۴۱
- کوشش دکتر مصدق برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ۵۴۵
- این حادثه خونین چگونه بوجود آمد؟ ۵۵۰
- قیام ملی سی‌ام تیر و نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق ۵۷۲
- تشدید فعالیت مشترک انگلیس و آمریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوبی نهضت
ملی ایران ۵۹۵
- ۱۱. کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران ۶۲۳**
- مسئولیت جبهه ملی در شکست نهضت ملی ایران ۶۲۸
- مسئولیت حزب توده ایران در شکست نهضت ملی ایران ۶۳۱
- ۱۲. کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۶۵۱**
- نمایه کسان و نسبتها ۶۶۷
- نمایه جایها، گروهها و موضوعات ۶۸۱
- نمایه کتب و نشریات ۶۹۱

آغاز سخن

«ما باید از آن چیزهایی سخن به میان آوریم که همه می‌دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست.»
تولستوی
از نامه او به کنگره صلح استکهلم

اوج نوین جنبش آزادی در کشور ما پس از سالهای تلخ تجربه و آزمایش، نامرادیها و ناکامیهای مکرر نهضت آزادی ایران به قیمت از دست رفتن نسلی از برگزیده‌ترین و شایسته‌ترین فرزندان خلق - که به واقع بزرگترین ثروت ملی ما بودند - و تشدید فشار و اختناق کم نظیر و توانفرسایی از جانب ارتجاع داخلی و امپریالیسم بر مردم ستمکش ما بحق می‌بایست مبارزین راه آزادی کشور را به این نتیجه برساند که برای پیروزی بر دشمنان آزادی خلق و سرسپردگان استعمار و اجتناب از ناکامیهای دیگر داشتن مشی صحیح انقلابی - مشی‌ای که به اتکاء تجربیات انقلابی - تاریخی کشور ما و دستاوردهای ملل سراسر جهان در راه نیل به آزادی و دموکراسی و استقلال تنظیم گردد - ضرورتی قطعی و حیاتی است.

برای داشتن چنین مشی صحیح انقلابی باید قبل از همه دورنمای کم و بیش روشنی از مبارزات گذشته مردم کشور در برابر مبارزین قرار گیرد، تا راه آینده را روشن سازد. بدون آموختن تجارب و سنن انقلابی رهروان آزادی مردم این سرزمین، بدون بررسی نسبتاً جامعی از گذشته و آگاهی از نکات مثبت و منفی فعالیت گذشتگان، مبارزین امروز نمی‌توانند ادامه دهندگان واقعی مبارزه پیشینیان باشند. حال آنکه ریشه نهال آزادی که امروز در بطن اجتماع ما رشد می‌کند در گذشته ما، در تاریخ ماست. و نهالی که پیوند خویش را با ریشه‌اش بگسلد، محکوم به زوال و نیستی است.

طی ربع قرن اخیر کسانی که این مسئولیت اساسی را به گردن داشته و برای انجام آن امکان و فرصت کافی نیز دارا بوده‌اند، خواه به اقتضای منافع شخصی و خواه به مراعات منافع دیگران، نه فقط از روشن ساختن حوادث و مبارزات گذشته و افشاء حقایق اجتناب نموده‌اند بلکه در مواردی به تحریف حقایق و جعل تاریخ نیز پرداخته‌اند.

لذا این وظیفه به گردن کسانی می‌افتاد که مسئولیت تاریخی خود را در برابر نسل حاضر و مبارزان

جوان راه دموکراسی و آزادی خلق ما درک کنند و با تحمل سختیها و دشواریها قدمهایی هر چند ناقص و حقیر در این راه بردارند.

تنها هدف مقدسی که ما را در تنظیم این کتاب و جمع‌آوری اسناد و مدارک و کسب اطلاع و نظر از مبارزینی که خود در جریان حوادث دخالت داشته و شاهد آن بوده‌اند - شهادتی که حکم تاریخ را دارد - تشویق نموده، کمک به روشن ساختن دوره بسیار پراهمیتی از تاریخ معاصر کشور ماست تا چراغ راهنمایی برای جویندگان حقیقت و رهروان راه آزادی و دموکراسی و استقلال کشور ما گردد. خلق ما برای کسب این تجربیات بهای بس گرانی پرداخته است. لذا برای اجتناب از تکرار اشتباهات و گمراهیها و به منظور اینکه حداقل قربانی در وصول به مقصود داده شود، باید تجربیات گذشتگان در اختیار آیندگان قرار گیرد. زیرا برای مبارزین راه آزادی و دموکراسی تنها داشتن صداقت و نیتی پاک و آمادگی برای نثار جان و مال در رسیدن به هدف مقدس رهایی خلق از قید اسارت ارتجاع و استعمار کافی نیست. راه را باید بدرستی شناخت و تجربیات تلخ و شیرین پیشینیان را بدقت و صحت آموخت. بدیهی است بی‌آنکه بدانیم چرا مردم ما در مبارزه‌ای شکست خورد و در پیکاری دیگر پیروز گردید، امکان پیشروی نداریم.

ما بر این عقیده‌ایم که تهمت و افترا و ناسزا به نویسندگان این کتاب دردی را دوا نمی‌کند و به روشن شدن حقایق تاریخی کوچکترین مددی نمی‌رساند. لکن چنانچه مدارک ارزنده‌ای ارائه شود که نادرستی پاره‌ای از نظرات ابراز شده در این کتاب را به ثبوت رساند، با سپاسگزاری از کسانی که ما را در رسیدن به مقصود یاری نموده‌اند، از آنها استفاده خواهیم کرد.

اما آنچه از منادیان آزادی زحمتکشان جهان و طرفداران واقعی ملل مظلوم و اسیر انتظار داریم این است که آنها نیز از گذشته پند گیرند و تذکرات دوستانه و صادقانه ما را که ناشی از نامرادیهای جنبش آزادی ایران است با خرسندی پذیرا شوند. زیرا در هر حال این وظیفه ماست که مصالح مردم زحمتکش خود را بی‌پرده و آشکار بیان کنیم و راه نجات خلق ایران را هموار سازیم. «ما علی الرسول الالبلاغ».

جامی

اشغال نظامی ایران به وسیله متفقین

اوضاع جهان در آستانه اشغال نظامی ایران

دنیا پس از جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول که به منظور دستیابی به منابع مواد خام و بازارهای فروش و تقسیم مجدد کره زمین جهت غارت ستمگرانه ملتها بین امپریالیستها آغاز گردیده بود، با نتایج جالب و پیش‌بینی نشده‌ای پایان پذیرفت. زیرا در یک ششم کره زمین، برای اولین بار در تاریخ، حکومت کارگری، بر سر جای امپراتوری استعمارگر تزاری استقرار یافت و در سراسر جهان بویژه در قلب اروپا جنبشهای کارگری اوج گرفت.

جهان زیر پای امپریالیستها می‌لرزید و سرمایه‌داران که تا آن زمان تسلط بی‌چون و چرایی بر سراسر جهان داشتند، از مشاهده افول قدرت خود و نضج نهضت کارگری دچار وحشت و هراس شدند و برای حفظ و ادامه فرمانروایی ظالمانه خویش، انجام دو امر اساسی ذیل را وجهه همت خود قرار دادند:

۱. واژگون ساختن حکومت شوروی.

۲. سرکوبی نهضت‌های کارگری.

در فاصله بین دو جنگ جهانی، بافت اصلی کلیه تشبثات و اقدامات فاتحان جنگ جهانی اول را انجام این دو منظور اساسی تشکیل می‌داد.

واژگون ساختن حکومت شوروی برای امپریالیستها به شکل آرزویی باقی ماند. ولی آنها موفق شدند از یک طرف نهضت‌های کارگری و جنبش‌های ملی ضد استعماری را، با بهره‌جویی از تفرقه و خیانت، سرکوب نمایند و فاشیسم را در ایتالیا و آلمان به قدرت رسانیده، به‌زعم خود شرایط نابودی آتی حکومت شوروی را فراهم سازند و از طرف دیگر اتحاد جماهیر شوروی را در محاصره دولتهای میلیتاریستی ضد شوروی قرار دهند.

اینک نگاهی گریزان به اروپای بعد از جنگ جهانی اول می‌افکنیم:

فرانسه پس از جنگ، از نظر سیاسی و نظامی به قدرت مسلط اروپا مبدل گردید و برای جلوگیری

از جنگ انتقامی آلمان و حفظ امتیازاتی که کسب کرده بود، پایه و مبنای سیاست خود را بر حفظ «امنیت» قرار داد و در این راه گروهی از کشورهایی را که علاقه مند به نگهداری پیمان صلح ورسای بودند (بلژیک، لهستان، چکسلواکی، رومانی، یوگسلاوی) دور خود جمع نمود. انگلستان از تسلط فرانسه بر اروپا دل خوشی نداشت. لذا نسبت به فرانسه لحنی انتقادآمیز لیکن در برابر آلمان - دشمن سابق خود - روشی دوستانه نشان می داد. به علاوه انگلستان حساب می کرد که اگر با آلمان رفتاری خشونت آمیز و ناروا در پیش گرفته شود ممکن است نسبت به دولت شوروی نزدیکتر گردد و حتی در آن کشور حکومت کارگری زمام امور را به دست گیرد.

اما دولت آمریکا که از دور دستی به آتش داشت، پس از جنگ، بانکدار حقیقی جهان شد، زیرا از طرفی متفقین جنگ اول یعنی انگلستان، فرانسه، ایتالیا و غیره بابت مبالغ گزافی که در جریان جنگ از آمریکا وام گرفته بودند به آن کشور بدهکار بودند و از طرف دیگر دولت آلمان برای پرداخت غرامت بسیار سنگین و کمر شکن که برابر پیمان صلح ورسای به عهده گرفته بود (۶,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ)، دست نیاز به سوی آمریکا دراز می کرد و اقساط غرامت جنگی را از محل وامهای دریافتی از آمریکا پرداخت می نمود.

در سایر نقاط اروپا، فضا از نارضایی عمیقی پر بود و آتش انقلاب و خطر انفجار روز بروز نزدیکتر و بیشتر می شد. ملت آلمان زیر بار سنگین غرامت جنگی، ورشکستگی اقتصادی، تورم پول و فقر عمومی از پای در می آمد. نهضت انقلابی کارگران آن چنان در آن کشور اوج گرفته بود که به نظر می رسید بزودی زمام قدرت در اختیار آنان قرار خواهد گرفت.

ولی خیانت سوسیال دموکراتها موجب شکست این نهضت گردید و به ارتجاعیترین طبقات اجتماع فرصت داد تا در رأس حکومت قرار گیرند.

پیدایش اتحاد جماهیر شوروی، به منزله نخستین کشور سوسیالیستی جهان، بزرگترین و نمایانترین حادثه جنگ جهانی اول بود.

دولت شوروی به عنوان حکومت کارگری نه فقط زحمتکشان جهان را به برقراری حکومت سوسیالیستی ترغیب و تشویق می نمود، بلکه با مخالفت و ممانعت از اجرای طرحهای استعماری امپریالیستها، موجبات ناراحتی آنان را فراهم می کرد.

سیاست خارجی شوروی با تمام کشورها از آن جمله کشور ما ایران، سیاست صلح و دوستی بود. دولت نوین یاد شوروی تمام معاهدات ظالمانه دولت تزاری را ملغی نمود و با کشورهای همسایه، پیمانهای دوستی بر اساس حقوق مساوی منعقد ساخت.

انعقاد این پیمانها پیروزی بزرگ سیاست شوروی و شکست سیاست انگلستان بود.

به علاوه برقراری حکومت کارگری در روسیه، جنبشهای ملی ضد استعماری را در سراسر جهان نیرو بخشید و این امر بیش از همه منافع بریتانیای کبیر را مورد تهدید قرار داد.

اشغال نظامی ایران به وسیله متفقین / ۱۳

دولت شوروی در داخله کشور نیز کوشش می‌کرد که ضایعات را جبران کند و کار عظیم نوسازی کشور را بر پایه طرحهای سوسیالیستی سازمان دهد.

استعمارگران و امپریالیستها از بلشویکها و دولت شوروی به منزله دشمنان آشتی‌ناپذیر خود نفرت داشتند. لذا در ابتدا به پرچمداری انگلستان کوشیدند که با دخالت نظامی و به‌زور اسلحه دولت شوروی را سرنگون سازند ولی قدرت کارگری در روسیه پا برجا ماند و به حیات خود ادامه داد و امپریالیستها موجودیت آن را به اکراه پذیرفتند.

اما چون بیش از همه، از نشر افکار سوسیالیستی و احتمالاً برقراری حکومت‌های کارگری دیگری در کنار حکومت شوروی بیم داشتند، بعد از شکست مداخله نظامی خط زنجیری از کشورهای کوچک ضد شوروی به نام «کمر بند قرنطینه^۱» دور اتحاد جماهیر شوروی کشیدند تا از نفوذ افکار کمونیستی جلوگیری نمایند. حکومت رضاشاه نیز یکی از حلقه‌های همین زنجیر بود. امپریالیستها سپس به سرکوب ساختن جنبشهای کارگری پرداختند و این امر در عمل به شکل برقراری فاشیسم جلوه‌گر شد.

فاشیسم به مثابه دیکتاتوری نظامی آشکار و بی‌پرده، با استفاده از غیرانسانیت‌ترین و وحشیانه‌ترین وسایل اعمال زور و با سودجویی از اغفال و فریب مردم، در برقراری قدرت سرمایه‌داری است. فاشیسم به زورگویی و خشونت مباحات دارد. چنانچه موسولینی در آنسیکلوپدیا ایتالیا می‌نویسد:

فاشیسم به ضرورت و مفید بودن صلح عقیده ندارد. به این جهت، با روح مسالمت‌جویی که صرفنظر کردن از مبارزه و ترس از فداکاری را توصیه می‌کند مخالف است. جنگ و فقط جنگ است که نیروهای بشری را به حد اعلا پرورش می‌دهد و به کسانی که جرئت و شهامت پذیرفتن آن را دارند اشرافیت می‌بخشد. تمام آزمایشهای دیگر به جای جنگ فاقد ارزش است زیرا فرد را در مقابل مسئله انتخاب مرگ یا زندگی قرار نمی‌دهد.

و «جیوانی جنتل» فیلسوف رسمی فاشیسم نیز غلبه‌جویی بی‌بندوبار این مکتب شیطنانی را چنین بیان می‌کند:

هر نیروی اخلاقی است به شرط آنکه بتواند در اراده اثر بگذارد، و هر وسیله می‌تواند برای رسیدن به منظور مفید واقع شود چه استدلال، چه سوگند و چه چماق.

فاشیسم ابتدا از ایتالیا که کارگران در آنجا آماده انقلاب بودند آغاز گردید و سپس در سال ۱۹۳۳ در آلمان پیروز گشت و در هر دو کشور از هولناکترین و ددمنشانه‌ترین روشها برای درهم کوبیدن نهضت کارگری استفاده نمود.

هیتلر برنامه خود را به صورت هفت جوشی عوامفربانه جهت جلب کارگران، دهقانان و طبقات متوسط و تهیدست تنظیم کرده بود. مثلاً در ماده ۱۱ برنامه حزب، از میان بردن عوایدی را که از راه

۱. Cordon Sanitaire، صفحه ۵۴۷ جلد دوم تاریخ جهان نو - رابرت روزول پالمیر.

۱۴ / گذشته چراغ راه آینده است

کار کردن به دست نیامده، پیشنهاد می نمود و در ماده ۱۲ ملی کردن تراستها را طلب می کرد و در ماده ۱۴ خواستار نسخ اجاره ارضی بود.

ولی در باطن، مالکان عمده و صاحبان صنایع بزرگ بودند که از برنامه وی سود می بردند و لذا کیسه های پول را به سوی صندوقهای حزب نازی سرازیر می ساختند، همچنان که ثروتمندان ایتالیا از فاشیستها حمایت می کردند. زیرا بدرستی می دانستند که این شعارها جملاستی است تو خالی و تهی، ولی استفاده از آنها برای اغفال توده ها و آرام کردن آنها و صیانت سرمایه داران از قیام زحمتکشان ضروری است.

آلمان بسرعت از لحاظ نظامی و اقتصادی رشد می یافت و سرمایه داران انگلیس، فرانسه و آمریکا نه تنها مانع رشد اقتصاد جنگی آلمان نبودند بلکه از این نظر که وجود آلمان مسلح در برابر پیشرفت کمونیسم سدی خواهد بود، عمداً مجال رشد بیشتری به آن می دادند.

سرمایه داران و انحصارطلبان آلمان هم از ترس اینکه جناح میهن پرست و آزادیخواه ملت آلمان، در برابر توسعه طلبی آنها مقاومت کرده و نقشه های تجاوزکارانه شان را نقش بر آب سازد، با تفویض حکومت به دار و دسته هیتلر و تقویت تروریسم، زمینه بلامعارضی جهت تسلط شوم خود فراهم می کردند. بدین ترتیب چرخ سیاست داخلی و خارجی آلمان به دست گردانندگان صنایع نظامی و ارتجاعیترین گروههای مالی افتاد و همبستگی اولیگارشلی مالی آلمان و دار و دسته نازی را عناصر نوکیسه و تازه به دوران رسیده ای چون گورینگ و هیتلر محکمتر ساختند.

هرمان گورینگ که ثروت اندوزی را پیشتر از همه شروع نموده بود، از غارت سرمایه های مردم به اصطلاح غیرآریایی، پس اندازی به مبلغ ۶۰۰۰ میلیون مارک (R.M) در آلمان و ثروتی بیش از ۳,۵۰۰,۰۰۰ دلار در آمریکا گرد آورد.

خود پیشوا نیز که در رأس قدرت قرار داشت به یکی از سرمایه داران بزرگ تبدیل شد. وی در ماه مه ۱۹۳۳ مؤسسه مالی به نام «صندوق آدولف هیتلر برای اقتصاد آلمان» را تشکیل داد که سرمایه آن از مالیات اجباری بر حقوق و دستمزدها فراهم می شد. درآمد این صندوق در سال اول به ۸,۴۰۰,۰۰۰ مارک (R.M) و در سال دوم به بیست میلیون مارک رسید.

سرمایه داران اروپا و آمریکا در حمایت از دار و دسته هیتلر آن چنان زیاده روی کردند که حتی نازیسم را نوعی دموکراسی معرفی نمودند. چنان که دکتر شاخ بانکدار مشهور آلمانی که پس از قدرت یافتن نازیها به عنوان توریست به ایالات متحده سفر کرد تا حمایت نمایندگان مالی بزرگترین کشور سرمایه داری را نسبت به هیتلر جلب نماید در سخنرانیهای خود موعظه می کرد که: «رژیم فاشیسم ظریفترین نوع دموکراسی است.»

سرمایه داران آمریکا نیز از حمایت هیتلر و دار و دسته اش دریغ نورزیدند و سرمایه های کلان خود را در صنایع نظامی آلمان بکار انداختند. به عنوان مثال فقط جنرال موتورز، سی میلیون دلار در

صنایع نظامی آلمان سرمایه گذاری کرد که از این مبلغ بیست میلیون دلار در صنایعی که گورینگ سرپرستی آن را عهده دار بود بکار افتاد.^۱

هیتلر پس از پیروزی و رسیدن به قدرت، توضیح سیاست خارجی خود را با «نطق صلح» در برابر رایشناک آغاز نمود. وی در پاسخ پیام روزولت به سران دول مبنی بر صلح و خلع سلاح با کلماتی شیرین و دلنشین چنین گفت:

پیشنهاد پرزیدنت روزولت که دیشب از آن آگاه شدم با گرمترین سپاسهای دولت آلمان روبروست. دولت آلمان آماده موافقت با این شیوه فائق آمدن بر بحران بین المللی است... پیشنهاد رئیس جمهور برای همه آنان که خواستار همکاری در راه نگهداری صلح هستند پرتو امید بخشی است... آلمان از هر جهت آماده است که همه سلاحهای تعرضی را از میان ببرد به شرط آنکه از سوی دیگر، ملل مسلح سلاحهای تعرضی خود را نابود کنند... و نیز آلمان کاملاً آماده است که تمامی سازمان نظامی خویش را منحل کند و اندک اسلحه ای که برای او به جا مانده است از میان ببرد، مشروط بر آنکه کشورهای همسایه نیز چنین کنند... آلمان حاضر است با هر پیمان عدم تجاوز شرافتمندانه ای موافقت کند زیرا در اندیشه حمله نیست بلکه فقط در فکر حفظ امنیت است.

او از صلح سخن می گفت و مخفیانه آماده جنگ می شد. تجدید تسلیحات آلمان در تمام زمینه ها به قدری شدت گرفته بود که کتمان آن از سایر دول مقدور نبود، ولی دولت انگلستان مایل بود که تجدید تسلیحات آلمان را به عنوان امری انجام یافته بپذیرد. چنان که وزیر خارجه آن دولت، سرجان سیمون، در ماه مه ۱۹۳۴ عملاً به آلمان پیشنهاد کرد که در زمینه تسلیحات، همتراز دول فاتح شود و بدین ترتیب پیمان ورسای نقض گردید.

در تمام مدتی که هیتلر آماده جنگ می شد، دولت انگلیس به نخست وزیری چمبرلن با سیاست تسلیم طلبانه خود عملاً به تیز کردن سلاح فاشیسم پرداخت و در راه استحکام و تقویت آن از هیچ کوششی فروگذار ننمود.

به عنوان مثال در یادداشتهای رئیس اداره سیاسی وزارت خارجه آلمان چنین می خوانیم:

از انگلیس، خواستار مستعمرات و آزادی عمل در شرقیم... نیاز انگلیس به آرامش عظیم است. سودمند خواهد بود که بدانیم انگلیس برای چنین آرامشی حاضر است چه بهایی بپردازد.

پاسخ این سؤال را در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آلمان پیدا می کنیم.

این سند که حاوی مذاکرات لرد هالیفاکس وزیر خارجه انگلستان و فرستاده چمبرلن از یک طرف و هیتلر از طرف دیگر می باشد بهایی را که باید پرداخت شود تعیین می کند:

چمبرلن سخت مشتاق است که با آلمان کنار بیاید... و در عوض حاضر است به هیتلر در مورد مستعمرات و اروپای شرقی امتیازهایی بدهد.

۱. کتاب اسرار جنگ جهانی دوم - ژرژ ج. دبورین، متن انگلیسی، چاپ مسکو، ۱۹۷۱، صفحات ۱۳ و ۱۴.

اروپا در چنگال فاشیسم

آلمان نازی که پس از نقض عهدنامه ورسای، تجاوز خود را از تصرف ناحیه رن در سال ۱۹۳۶ آغاز کرده بود، در سال بعد دانزیک را به اتکای نیروی نظامی در اختیار گرفت و در سال ۱۹۳۸ وارد اتریش شد و اتحاد اتریش و آلمان را عملی ساخت. جالب است بدانیم که چمبرلن بعد از تجاوز آلمان به اتریش، در مجلس عوام انگلستان نطقی ایراد کرد و گفت:

آنچه به وقوع پیوست صرفاً این بود که دو سیاستمدار برای بهبود روابط دو کشور خود درباره اقدامات خاصی توافق کردند... از این رو مشکل می‌توان اصرار کرد که چون فقط دو سیاستمدار درباره پاره‌ای تحولات داخلی در یکی از دو کشور توافق کرده‌اند - تحولاتی که از لحاظ روابط آنها پسندیده و مطلوب است - یکی از دو کشور از استقلال خود به نفع دیگری دست شسته است.

در حالی که شهادتهای انجام یافته در دادگاه نورنبرگ نشان می‌دهد که دول بزرگ از آن جمله دولت انگلستان از جزئیات اولتیماتوم و تجاوز هیتلر به اتریش آگاه بودند.

از سوی دیگر دولت ایتالیا تحت صدارت موسولینی در سال ۱۹۳۶ با وجود توسل هیلاسلاسی به جامعه ملل، حبشه را شکست داد و آن کشور را به مستعمرات خود افزود و جامعه ملل همچنان که در مورد تجاوز ژاپن به منچوری در سال ۱۹۳۱ اقدامی نکرده بود، در این مورد نیز از هر اقدام مؤثری خودداری نمود.

همان سال (۱۹۳۶) در اسپانیا جنگ داخلی بین جمهوریخواهان - که در انتخابات پیروز شده بودند - و سلطنت‌طلبان به رهبری فرانسیسکو فرانکو آغاز گردید و در اثر دخالت نظامی مستقیم آلمان و ایتالیا به نفع فرانکو و اعلان بیطرفی و حتی منع اکید صدور اسلحه به اسپانیا - که سخت مورد نیاز دولت قانونی جمهوریخواهان اسپانیا بود - از طرف دولتهای انگلیس و فرانسه و آمریکا، کشور اسپانیا تحت استیلای فاشیسم درآمد.

در همین اوان توافقی بین هیتلر و موسولینی به عمل آمد که به نام محور رم - برلین نامیده شد. کمی بعد دولت ژاپن نیز به این توافق پیوست، و با همکاری این سه قدرت که در مخالفت با کمونیسیم اتفاق نظر داشتند، اتحاد فاشیستی پایداری تحت عنوان «پیمان ضد کمینترن» بوجود آمد. در خاور دور دولت ژاپن، هجوم تمام عیاری را به سال ۱۹۳۷ به خاک چین آغاز نمود و با وجود مقاومت دلیرانه چینیها، ژاپن قسمت اعظم خاک چین را قبضه کرد. جامعه ملل اقدام ژاپن را فقط تقبیح نمود ولی از هر اقدام عملی عاجز ماند.

در اروپا انگلستان و فرانسه به امید روانه کردن قوای هیتلری به سوی شرق و نابود ساختن کمونیسیم و دولت نوبنیاد اتحاد جماهیر شوروی، در مونیخ به خواسته‌های هیتلر گردن نهادند و با وجود پیمان اتحاد بین چکسلواکی و فرانسه و تضمین کشور اخیر به دفاع از متحد خود در صورت تهاجم آلمان به آن کشور، چکسلواکی را پیش پای آلمان هیتلری قربانی کردند و دولت شوروی را که

در این موقع حاضر بود با همکاری انگلستان و فرانسه و به زور اسلحه مانع توسعه طلبی آلمان گردد به کنفرانس مونیخ راه ندادند. متعاقب کنفرانس مونیخ، چکسلواکی در ماه مارس ۱۹۳۹ کاملاً به تصرف آلمان درآمد.

دیری نگذشت که آلمان ممل^۱ را از لیتوانی گرفت و مدعی دالان لهستان گردید. و موسولینی با استفاده از ضعف سیاسی دول غرب در سال ۱۹۳۹ آلبانی را متصرف شد. دولت شوروی با توجه به سیاست دشمنانه انگلستان و فرانسه و درک اینکه دول مزبور در تلاشند که فشار عظیم قوای هیتلری را متوجه شرق سازند در اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز را با دولت آلمان منعقد ساخت.

دولت آلمان که نقشه استیلا بر سراسر جهان را در آستین داشت در سال ۱۹۳۹ به خاک لهستان هجوم برد و به فاصله یک ماه قسمت اعظم خاک این کشور را اشغال نمود. دولت شوروی نیز براساس یک پیمان سری دو هفته بعد از تهاجم آلمان، قسمت شرقی لهستان یعنی در حقیقت قسمتی از خاک روسیه را که دولت لهستان در ۱۹۲۰ از آن کشور جدا ساخته بود به استیلا خود درآورد. انگلستان و فرانسه پس از حمله آلمان به لهستان تحت فشار مردم و مجلس عوام انگلیس به آلمان رسماً اعلان جنگ دادند. در آوریل و مه ۱۹۴۰ آلمان ناگهان به کشورهای نروژ، دانمارک و هلند حمله کرد و آن کشورها را نیز به امپراتوری رایش سوم ملحق ساخت. سپس در یک حمله برق آسا بلژیک را وادار به تسلیم نمود و بالاخره نوبت فرانسه رسید. این کشور نیز به فاصله یک ماه سقوط کرد. بدین ترتیب «نژاد برتر جهان» اروپا را تحت فشار سخت ترین قساوتها و کشتارها قرار داد و کوره های آدم سوزی برپا داشت تا نژادهای «پست» را از روی زمین براندازد و حاکمیت مطلق نژاد «برتر» را بر سراسر جهان استوار سازد.

اینک اژدهای فاشیسم که با کمک و همدردی انگلستان و همفکرانش قد برافراشته بود به امپراتوری بریتانیای کبیر چنگ و دندان نشان می داد.

آلمان هیتلری پس از تسلط بر اروپا، انگلستان را که نخست وزیرش چمبرلن در کنفرانس مونیخ (سپتامبر ۱۹۳۸) چکسلواکی را دو دستی تسلیم هیتلر نموده و در بازگشت از آلمان با مسرت تمام چنین اعلام داشته بود: «همراه خویش سندی آورده ام که ضامن بقای صلح در دوران زندگی ماست»، زیر ضربات سهمگین حملات هوایی قرار داد.

گرچه بمبارانهایی که شدت آن در تاریخ بشری سابقه بود شیرازه نظم زندگی را در انگلستان بر هم زد و هزاران نفر از ساکنین بی دفاع شهرها را نابود کرد، ولی موفق به گسیختن مقاومت انگلستان نگردید.

قوای ایتالیا نیز در سپتامبر ۱۹۴۰ با استفاده از گرفتاریهای دولت انگلستان، وارد شمال آفریقا شد و تا خاک مصر رخنه نمود. گرچه سپاهیان انگلیسی آنها را به عقب راندند ولی ورود نیروی تازه نفس

آلمانی به فرماندهی مارشال رومل سربازان انگلیسی را مجبور به عقب‌نشینی کرد. منظور اصلی از حمله به شمال آفریقا تصرف کانال سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس بود تا هم منابع نفتی خاورمیانه از دست انگلستان خارج شود و هم امکان دستیابی به هندوستان فراهم آید.

نقشه آلمان برای تصرف خاورمیانه و نفوذ به خلیج فارس

نیروی دریایی آلمان که نسبت به اجرای نقشه معروف به «بارباروسا» (نقشه حمله به شوروی) بی‌میل بود به هیتلر تأکید می‌کرد که بزرگترین بهره‌ر را از وضع دولت انگلستان در اروپا و خاورمیانه بگیرد و ترتیب تعرض قطعی به مصر و سوریه را بدهد.

ستاد نیروی دریایی آلمان معتقد بود که با تصرف سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس انگلستان از نیروی حیاتی خود محروم خواهد گشت و به قول دریاسالار اریش رایدِر: «این ضربه برای امپراتوری بریتانیا مرگ‌آورتر از تسخیر لندن خواهد بود.»

در آن هنگام، پایان ماه مه ۱۹۴۱، هیتلر می‌توانست با استعمال قسمتی از نیروهای خود ضربت سهمگین و شاید مهلکی بر امپراتوری بریتانیا وارد آورد. هیچ‌کس این موضوع را بهتر از چرچیل که سخت در فشار بود، تشخیص نمی‌داد. وی در پیام ۴ مه خود به پرزیدنت روزولت اذعان کرده است که اگر مصر و خاورمیانه از دست برود، ادامه جنگ قضیه‌ای خواهد بود سخت طولانی و ظلمانی، حتی اگر ایالات متحده هم وارد کشمکش شود.^۱

وی خطاب به رئیس‌جمهور آمریکا نوشت: «آقای رئیس‌جمهور، من ملت‌مانه به شما می‌گویم که عواقب وخیم سقوط خاورمیانه را دست‌کم نگیرید.»^۲ اینک نظری کوتاه به اوضاع خاورمیانه می‌اندازیم:

امپریالیسم انگلیس که تحت لوای «مأموریت مقدس ترویج تمدن» بساط استعمارگرانه خود را در سراسر جهان گسترده، و به یاری نیروی نظامی و در پوشش تزویرها و ریاکاریهای وقیحانه، شیره حیات ملل استعمارزده را می‌مکید و سرزمینهای آنها را به تباهی و ویرانی می‌کشید، بحق مورد نفرت ملل شرق بود.

فاشیستها با وقوف به این امر، مبارزات ضد استعماری ملل شرق را متحد طبیعی خود به حساب آورده، می‌خواستند با سوء استفاده از این مبارزات، طعمه‌های چربتری در تقسیم مجدد دنیا به دست آورند.

لذا اینکه بخشی از نیروهای ملی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره در مبارزات ملی خود تحت تأثیر تبلیغات فاشیستها قرار گرفته دست یاری به سوی آنها دراز کردند، به هیچ وجه تعجب‌آور نیست. چنین وضعی در عراق پیش آمد. در مارس ۱۹۴۱ (اواخر سال ۱۳۱۹) رشید عالی گیلانی که

۱. ظهور و سقوط رایش سوم، صفحه ۸۹۰.

۲. همان کتاب، صفحه ۸۸۹.

با آلمانیها روابط نزدیکی داشت نخست‌وزیر عراق شد و امیرعبدالله نایب‌السلطنه عراق که طرفدار انگلیسیها بود از بغداد فرار کرد. در این هنگام دولت انگلیس برای محافظت پایگاه هوایی خود در بندر بصره، به استناد قرارداد منعقد شده بین عراق و انگلیس در سال ۱۹۳۰، نیروی تقویتی وارد آن بندر نمود.

ولی دولت عراق با این اقدام موافقت نکرد و جنگ بین نیروهای عراقی و انگلیسی درگرفت. پس از شروع جنگ رشید عالی‌گیلانی از هیتلر تقاضای کمک نمود و هیتلر به این تقاضا پاسخ مثبت داد. با توجه به اینکه حکومت ویشی (حکومت دست‌نشانده آلمانیها در فرانسه) به دولت آلمان حق استفاده از فرودگاههای سوریه، مستعمره خود را واگذار کرده بود و از آن طریق آلمانیها می‌توانستند نیروهای خود را وارد سوریه و عراق نمایند، آشکارا منافع حیاتی انگلستان در این منطقه با خطر عظیمی مواجه بود. زیرا با از دست رفتن ترعه سوئز و نفت خاورمیانه امپراتوری بریتانیای کبیر به حال احتضار می‌افتاد. دولت انگلیس منتهای کوشش خود را به عمل آورد تا از نفوذ آلمان به آن نواحی جلوگیری کند. در پیام هشتم ماه مه چرچیل به رؤسای ستاد ارتش چنین می‌خوانیم:

باید هر چه از دستمان برمی‌آید انجام دهیم تا نگذاریم آلمانیها در سوریه مستقر گردند. آنها ابتدا با نیروی کم وارد این سرزمین خواهند شد و بعداً قوای خود را افزایش خواهند داد و از سوریه به عنوان پایگاهی برای حمله به عراق و ایران استفاده خواهند کرد.^۱

و اینک فرمان هیتلر در مورد خاورمیانه:

فرمان شماره ۳

جنبش استقلال‌طلبی اعراب در خاورمیانه متحد طبیعی ما در این منطقه علیه انگلستان است. به این منظور لازم است که اغتشاشاتی در عراق روی دهد و علیه انگلستان شورش شود. این شورش به ماوراء مرزهای عراق گسترده خواهد شد و نتیجه آن تمرکز نیروهای انگلیسی در خاورمیانه خواهد شد و مانع عملیات زمینی و دریایی بریتانیا در نقاط دیگر خواهد گردید. لذا من تصمیم گرفته‌ام با دخالت در عراق توسعه شورش را در خاورمیانه تسهیل کنم. آیا بعداً ممکن است موقعیت انگلستان را در مناطق بین مدیترانه و خلیج فارس به کلی متزلزل کرد و به کانال سوئز حمله‌ور گردید؟ همه اینها از اسرار خدایی است.^۲

جنگ عراق و انگلیس در سی‌ام ماه مه ۱۹۴۱ (نهم خردادماه سال ۱۳۲۰) با شکست نیروهای عراقی و امضای قرارداد متارکه پایان یافت و رشید عالی‌گیلانی، سفرای آلمان و مفتی اعظم فلسطین با همراهان به ایران پناهنده شدند.

در سوریه نیز با شروع حمله مشترک نیروهای انگلیسی و فرانسه آزاد، نیروهای ویشی تقاضای متارکه کردند و سوریه به تصرف دولت انگلیس در آمد.

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، صفحه ۲۱۲. ۲. همان کتاب، صفحه ۱۷۰.

وضع دشوار اتحاد جماهیر شوروی

هیتلر در اوج سازش با استالین، فکر نابودی روسیه شوروی را حتی یک لحظه از خود دور نمی‌کرد. لذا «با سقوط فرانسه و راندن ارتش بریتانیا به آن سوی کانال مناش و احتمال سقوط زودگاه انگلستان» خود را در غرب آزاد می‌انگاشت و فکر اصلی او متوجه درهم شکستن روسیه شوروی بود تا هم به آرزوی دیرینه خود آن چنان که در کتاب نبرد من می‌گوید: «پایان روسیه به منزله یک کشور» جامه عمل بپوشاند و هم با منکوب ساختن روسیه شوروی آخرین امید انگلستان را بر باد دهد. ارتش هیتلری در آرزوی دستیابی به این هدف، بامداد یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (اول تیرماه ۱۳۲۰) در جبهه‌ای به طول یکهزار میل وارد عمل شد. لشکرهای زره پوش و سیل نیروهای مکانیزه آلمان، مرزهای شوروی را شکافت و بسرعت پیش رفت.

ارتش سرخ، به رغم همه هشدارها و نشانه‌های هشداردهنده، همان گونه که ژنرال هالدن رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان روز اول جنگ در دفترچه خاطرات خود نوشت: «از لحاظ تاکتیک، در سراسر جبهه غافلگیر شد...» و باز به قول او: «واقعیت این است که در بسیاری از نقاط سرحدی، شوروی‌ها برای اقدامات نظامی، حتی صف‌آرایی هم نکرده بودند و پیش از آنکه بتوانند به فکر مقاومت افتند، سیل خروشان ارتش آلمان از سر ایشان گذشت.»

تمامی پلهای اولیه، دست نخورده به چنگ سپاهیان هیتلر افتاد و صدها هواپیمای جنگی شوروی، در فرودگاهها خرد و نابود شد. در دو سه روز، سربازان نازی ارتشهای کامل شوروی را به محاصره افکندند و دهها هزار اسیر گرفتند. چنین به نظر می‌رسید که جنگ برق‌آسای آلمان در لهستان، با همه خصوصیات و آثار و نتایج آن بار دیگر در شوروی تکرار شده است. هالدن که همیشه مردی محتاط و دور اندیش بود، در دفترچه خاطرات خود نوشت: «دیگر می‌توان گفت که جنگ برق‌آسا در روسیه، طی چهارده روز به نتیجه رسیده است.»

و افزود «تا چند روز دیگر کار بکلی تمام است.»^۱

همان روز سر وینستون چرچیل ضمن تقبیح حمله وحشیانه آلمان هیتلری به کشور شوروی تصمیم دولت انگلستان را به شرح ذیل از رادیوی لندن اعلام نمود:

... ما تصمیم گرفته‌ایم که هیتلر را نابود کنیم و تمام بقایای رژیم نازی را از بین ببریم. هرگز با هیتلر وارد مذاکره نخواهیم شد و هرگز با او یا یکی از افراد گروهی که او تشکیل داده قرار و پیمان صلح امضاء نخواهیم کرد.

... هر کس، هر ملتی که علیه رژیم نازی بجنگد مورد پشتیبانی ما قرار خواهد گرفت. هر کس و هر ملتی که با هیتلر موافقت کند دشمن ما محسوب می‌گردد.

... لذا شکست روسیه، شکست ما و شکست آمریکاست و مبارزه‌ای که هر فرد روسی به خاطر

۱. «از مسکو تالنینگراد»، ویلیام شایرر، کتاب هفته، شماره ۲۷، صفحه ۱۱۱.

خانه و کاشانه خود می‌کند مبارزه‌ای است که ما اکنون دنبال می‌کنیم.^۱

چرچیل با اعتماد تمام به پشتیبانی آمریکا این نطق را ایراد نمود زیرا چنانچه خود در خاطراتش می‌نویسد:

سفیر کبیر آمریکا پاسخ روزولت را در جواب تلگراف من مبنی بر تدارک حمله قریب‌الوقوع آلمان به شوروی چنین اعلام داشته بود: «اگر آلمانیها به روسیه حمله کنند، وی علناً از هرگونه تصمیمی که نخست‌وزیر برای کمک به روسیه اتخاذ کند پشتیبانی خواهد کرد.»^۲

هیتلر جنگ با روسیه شوروی را ورای سایر جنگها می‌پنداشت. به نظر او این یک نبرد قطعی بین دو مرام بود. لذا می‌بایست عملیات جنگی - یعنی عملیاتی که فقط به موجب قانون بین‌المللی صحیح است - در روسیه با معیارهای کاملاً متفاوتی سنجیده شود، لذا می‌بایست در تسخیر روسیه از هیچ اقدامی پرهیز نشود و اعمال جنایتکارانه با وسایل حیوانی در آن کشور به مرحله اجرا گذاشته شود.^۳

اینک دستور معروف به «فرمان کمیسرها» را که از طرف هیتلر به عنوان دستورالعمل ژنرالها صادر شده نقل می‌کنیم:

جنگ علیه روسیه باید چنان باشد که به هیچ وجه ارتباطی با رفتار جوانمردانه نداشته باشد. این کشمکش مربوط است به اختلاف مرامی و نژادی و باید با خشونت شدیدی و بی سابقه اجرا شود. تمام افسران باید خود را از قید افکار کهنه برهانند.

من می‌دانم که احتیاج به اعمال چنین ملاحظاتی در جنگ، از دایره فهم ژنرالها بیرون است، اما... کاملاً اصرار دارم که اوامر من بدون نقص اجرا شوند.

کمیسرها دارندگان مرامهایی هستند که مستقیماً معارض ناسیونال سوسیالیسم است. بنابراین، کمیسرها را باید از میان برد. سربازان آلمانی بزهکار از لحاظ قانون بین‌المللی... بخشیده خواهند شد. روسیه در قرارداد لاهه شرکت نکرده و از این رو دارای حقی برای بهره‌ور شدن از آن نیست.^۴

بلافاصله پس از حمله آلمان به شوروی دولت انگلستان و شوروی در برابر آلمان هیتلری به دو متحد نظامی مبدل گردیدند. استالین در پیامی که در جواب پیام چرچیل ارسال داشته، وضع شوروی را پس از حمله آلمان چنین توصیف می‌کند:

اولاً... وضع جبهه روسیه طوری است که دائماً باید کمکهای ضروری از لحاظ نیروی هوایی به ما بشود و ثانیاً وضع در جبهه‌های اساسی مثلاً در اوکراین و لنینگراد طی سه هفته اخیر به مراتب بدتر

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، وینستون چرچیل، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۸ و ۲۴۹، جلد سوم کتاب اول.

۲. همان کتاب، همان جلد، صفحه ۲۴۶.

۳. توضیح از کایتل رئیس کمیته اجرایی شورای دفاع آلمان در دادگاه نورنبرگ.

۴. ظهور و سقوط رایش سوم، صفحه ۸۶۱.

شده است. تثبیت وضع جبهه که اخیراً موفق به انجام آن شده بودیم ظرف هشت روز اخیر بکلی از میان رفته، آلمانیها ۳۰ تا ۴۰ لشکر پیاده تازه نفس به جبهه شرق منتقل کرده‌اند و نیروهای زرهی و توپخانه خود را افزایش داده‌اند و فعالیت بیست لشکر رومانی نیز فوق‌العاده توسعه یافته است.... ما نصف اوکراین را از دست داده‌ایم و دشمن به دروازه‌های لنینگراد رسیده است. در نتیجه این وضع، ما معادن آهن حوزه کربوی روک و بعضی از کارخانه‌های پولادسازی اوکراین را از دست داده‌ایم. ما چندین کارخانه آلومینیوم‌سازی را که در اوکراین بود به عقب جبهه منتقل کرده‌ایم ولی این کارخانه‌ها تا مدتی قادر بکار نخواهند بود و برقرار کردن آنها هفت تا هشت ماه وقت لازم دارد. قدرت مقاومت ما ضعیف شده و اتحاد جماهیر شوروی با تهدید مرگ روبرو شده است.

... اگر به شوروی... کمک نشود اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا چنان ضعیف خواهد گشت که تا مدتی نخواهد توانست با عملیات جنگی کمکی به متفقین خود در مبارزه با هیتلریسم بنماید.^۱

دولتین آمریکا و انگلستان که مصمم به رساندن کمک نظامی به شوروی بودند، در آن موقع از سه طریق می‌توانستند مهمات جنگی و ذخایر سوق‌الجیشی را به روسیه برسانند:

۱. ارسال مهمات از بندر سانفرانسیسکو به بندر مورمانسک و یا یکی از بنادر سیبری با گذشتن از آبهای ژاپن. گرچه دولت ژاپن با روسیه روابط دوستانه و بیطرفی داشت ولی در همان موقع با دولتهای آمریکا و انگلیس در حال جنگ بود و با آلمان پیمان دوستی منعقد ساخته بود. لذا اجازه نمی‌داد که کشتیهای آمریکایی و انگلیسی از آبهای ژاپن بگذرند.
۲. رساندن تجهیزات از طریق شمال روسیه و بندر آرخانگلسک. ولی در این راه دو اشکال بزرگ وجود داشت: یکی اینکه زیردریایهای آلمان در دریای شمال فنلاند مراقب عبور کشتیها بودند و از این جهت خطرات بزرگی کشتیهای متفقین را تهدید می‌نمود. دوم اینکه این راه به واسطه سرما و یخبندان قسمت عمده‌ای از سال مسدود و عبور و مرور کشتیها از آن غیر مقدور بود.
۳. بهترین راهی که متفقین می‌توانستند با استفاده از آن آزادانه به دولت شوروی کمک نظامی برسانند راه ایران بود. بدین معنا که کشتیهای دولتین آمریکا و انگلستان کالاهای جنگی را در یکی از بنادر جنوب ایران تخلیه نموده، به وسیله راه‌آهن و یا از طریق شوسه به خاک شوروی بفرستند. لذا براساس توافقی که بین دولتهای انگلستان، آمریکا و شوروی در ژوئیه ۱۹۴۱ (تیرماه ۱۳۲۰) به عمل آمد راه خلیج فارس و ایران بهترین و باصرفه‌ترین راه رسانیدن کمک نظامی به اتحاد جماهیر شوروی تشخیص داده شد و نمایندگان دولتهای انگلستان و شوروی برای یافتن بهترین طریق اجرای این تصمیم و ممانعت از خرابکاری آلمانیها در جریان امر، به دولت ایران مراجعه نمودند.

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، جلد سوم، کتاب دوم، صفحه ۶۶.

اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دوران حکومت رضاشاه اوضاع اقتصادی

اساس اقتصاد ایران را اقتصاد روستایی تشکیل می‌داد و سلطه فئودالیسم همچنان در دهات ایران حکمفرما بود. اکثریت تام کشاورزان فاقد زمین بودند و از محصولی که به دست می‌آوردند یک دوم تا چهار پنجم به آنان تعلق می‌گرفت و بقیه را مالک تصاحب می‌کرد. به علاوه کشاورز مجبور بود که به مالک زمین بیگاری بدهد و عوارض جنسی نظیر مرغ، گوسفند، تخم مرغ، روغن و هیزم و غیره را مجاناً برای مالک فراهم کند. حق تعیین کدخدا جزو حقوق مالک بود و کشاورزان از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند. عمده‌ترین ابزارهای کار در کشاورزی مانند سابق، خیش، شن‌کش با دندان‌های چوبی و گاهی فلزی، بیل و کلوخ‌کوب بود و ماشین‌آلات کشاورزی جدید به ندرت دیده می‌شد.

کشاورزان از مؤسسات بهداشتی و فرهنگی محروم بودند و به حالت نیمه‌گرسنه به حیات خود ادامه می‌دادند. در جنوب و جنوب شرقی ایران، وضع زارعین به مراتب دشوارتر بود. در سواحل خلیج فارس و بلوچستان و سایر نواحی جنوبی کشور، بسیاری از کشاورزان چند ماه از سال را با خوردن آرد هسته خرما، ملخ خشک شده و علف سد جوع می‌کردند.

حکومت رضاشاه در وضع دهقانان، چگونگی استثمار آنها و مناسبات ارباب رعیتی کوچکترین بهبودی ایجاد نکرد. برعکس ورود سرمایه‌های بازرگانی و انتفاعی به دهات، به استثمار و بهره‌کشی به حد قابل توجهی افزود. طبق آمار رسمی، وضع آبادترین روستای ایران (دماوند تهران) در آن موقع به شرح زیر بود: دهقانان بی‌زمین ۶۰٪، از بقیه ۴۰٪ بیش از ۲۵٪ دارای قطعه زمینی کمتر از یک هکتار که با وضع زراعتی آن روزی حاصل کارشان زندگی بخور و نمیری را به زحمت تأمین می‌نمود. از ۱۵٪ بقیه تنها ۵٪ دارای بیش از سه هکتار زمین بودند. چنین و بدتر از این بود وضع دهقانان که بیش از ۷۰٪ اهالی کشور را تشکیل می‌دادند.

بهره‌کشی بویژه در املاک اختصاصی رضاشاه شدیدتر بود. دهقانان این املاک در واقع وابسته به زمین بودند. هیچ‌بنگاه محتاج به کارگر، حق پذیرفتن دهقانانی که املاک اختصاصی را ترک می‌کردند، نداشت. حتی راه‌آهن ایران در بخش مازندران مجبور بود کارگرانی از نقاط دیگر ایران استخدام نماید.^۱

اقتصاد کشور در مجموع به دست طبقه فئودال - مالک با همکاری بورژوازی بزرگ تازه به دوران رسیده اداره می‌شد و سیاست کشاورزی حکومت رضاشاه که خود به لحاظ داشتن املاک وسیع بزرگترین مالک کشور بود در جهت تحکیم همه‌جانبه مالکیت‌های بزرگ و رشد املاک وسیع کشت و زرع کالایی به منظور تأمین مواد خام کشاورزی هم برای صنایع ملی نوپا و هم برای نیازهای صادراتی تنظیم شده بود. همچنین اکثریت قوانینی که در زمان رضاشاه درباره زمین و کشاورزی به تصویب رسید، بجز تحکیم مالکیت اربابان بر زمین و آب و تشدید استثمار دهقانان هدف دیگری

۱. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، صفحه ۴۸، نوشته عبدالصمد کامبخش.

نداشت. مثلاً در دوره رضاشاه مالیات ارضی را لغو نمودند و این کار را به نام حمایت از رنجبران انجام دادند تا دهقانان با مأمورین مالی تماس پیدا نکنند و به جای آن مالیات صدی سه را گذاشتند. نتیجه این شد که املاک اختصاصی از مالیات معاف گردید و در عوض اگر دهقانی کوزه ماستی و یا مرغی برای فروش به شهر می‌آورد، می‌بایست مالیات صدی سه پرداخت می‌نمود. بدیهی است کسی را جرئت دریافت مالیات از املاک اختصاصی نبود.

از نظر دامداری سیاست اسکان عشایر حکومت رضاشاه، صدمات بزرگی به دامداری کشور، که صادرکننده دام بود، وارد آورد. اینک قسمتی از فجایعی را که به نام اسکان عشایر در آن دوران انجام یافته با استناد به روزنامه نیمه رسمی اطلاعات که در وابستگی آن به هیئت حاکمه شبهه‌ای نیست نقل می‌کنیم:

اغلب خانواده‌های عشایر پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر به چند رأس میش، بز و اسب بود. در اجرای فرمان اسکان عشایر، این جماعت مجبور بودند تحت نظر ایلخان نظامی به خرج خود خانه‌های دهقانی ساخته، تخته قاپو شوند و چون خودشان قادر و مایل به اجرای این امر نبودند، لذا مأمورین اسکان چادرهای آنان را آتش زده، و با خرید قسمت مهمی از یگانه ممر معاش آنها به ثمن بخت، خانه‌های گلین برایشان ساختند. این خانه‌های مرگبار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان سردسیر قابل سکونت نبود. در نتیجه عشایر حاضر می‌شدند به هر قیمتی که شده، خود را از این زندان نجات داده به زندگی سابق خویش برگردند.

ولی مأمورین اسکان به آنها اجازه ییلاق - قشلاق کردن نمی‌دادند مگر با دریافت مبالغی به عنوان «پول جواز!». در یکی از سالها بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقای، طاقت‌فرسا شد و قادر به تأدیه آن نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به عنوان اسکان) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان به گرمسیر جلوگیری می‌کرد ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو به حکم طبیعت و بادهای سرد پاییز و طلیعه زمستان حرکت نموده و زنده‌های پابرنه در عقب سر آنها به راه افتادند. مردها برای تصفیة (حق و حساب!) با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند. حق و حساب برای فرونشاندن اشتهای آقای «ایلخان نظامی» کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر کرد که ایل را از وسط راه سردسیر عودت دهند!

گرچه عشایر موفق شدند تعدادی از گوسفندهای خود را بگریزانند، مع‌هذا متجاوز از یکصد هزار گوسفند، هفت هشت هزار مادیان و تعداد بیشماری از سایر دامها را برگردانیدند. ... این همه اغنام تا دانه آخر فنا و نابود و عده‌ای از زنده‌های مستحفظ آن نیز قربانی شدند! نگارنده سال بعد در حول و حوش یک قریه استخوانهای سیصد رأس مادیان از بهترین نژادهای عربی را با چشم خود دیدم که در زیر برف جان سپرده بودند.

آقای مدیر اگر من بخواهم فجایعی را که در سنوات گذشته فقط نسبت به عشایر جنوب ایران به عمل آمده و شخصاً ناظر قسمت عمده آن بوده‌ام به رشته تحریر در آورم قطعاً کتابی به قطر شاهنامه فردوسی خواهد شد ...^۱

۱. اطلاعات روزانه شماره ۲۰/۸/۲۸۴۷۱ «رفع شبهه بین دامپروری ...». ا. شیروانی.

عباس مسعودی در این مورد می‌نویسد:

... شاید باور نکنید، یک عده از سرمایه‌دارها و ملاکین عشایر که به لذت زندگانی آرام و فواید کشاورزی پی برده و دهات خوب و بااسلوبی ساخته طایفه و عشیره خود را شخصاً یا به کمک سایر ملاکین اسکان نموده و برای پرورش دامهای خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغییر نژاد و بومی نمودن آنها به هوای سردسیر و گرمسیر می‌دادند، به قدری مورد بغض و ایذاء مأمورین اسکان و همدستان محلی آنها واقع می‌شدند که بالاخره از هستی ساقط و منضم به سایرین می‌گردیدند. ... برای اجرای این منویات بدو چادرهای سیاه را آتش زدند ... و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می‌آید، چادر سفید بزنید. ولی فلسفه چادرهای سیاه عشایر این است که آنها را از موی بز می‌بافند که نفوذناپذیر است و این چادر در تمام فصول آنها را در برابر باد و باران حفظ می‌کند. در داخل آن آتش روشن می‌کنند. در صورتی که چادر سفید از این مزایا محروم است. ... خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران رو به زوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بود! ... و اگر بدین منوال پیش می‌رفت، چیزی نمی‌گذشت که کشور تولیدکننده و پرورش دهنده دام، مجبور می‌شد گوسفند را هم از آرژانتین یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید.^۱

از نظر رشد مناسبات نوین سرمایه‌داری در کشور ما در فاصله سالهای ۱۳۰۹-۱۳۲۰ شمسی، اقتصاد سرمایه‌داری به علل زیر پیشرفت نسبتاً قابل توجهی نمود:

۱. نیروگرفتن حکومت مرکزی و برقراری امنیت داخلی موجب شد سرمایه‌های انباشته شده که قبلاً راه فرار خود را در خرید املاک و استفاده از وجود شرایط استثمار در روستا یافته بود بتدریج متوجه صنایع گردد.

۲. رضاشاه در آزمندی خود به غصب املاک اکتفا نمی‌کرد. تعدادی از کارخانه‌های بزرگ را که به خرج دولت برپا می‌شد به خود اختصاص داد و از این راه بدل به یکی از سرمایه‌داران عمده کشور شد. بزرگترین کارخانه‌های نساجی مازندران که نیروی تولیدی‌اش برابر یک سوم کلیه کارخانه‌های نساجی کشور بود به شخص وی تعلق یافته بود.

۳. فشار بورژوازی رشد یابنده و منافع شخصی رضاشاه به عنوان یک سرمایه‌دار بزرگ، گذراندن قوانینی را در جهت حمایت صنایع داخلی موجب می‌شد که خود این نیز انگیزه بعدی سرمایه‌گذاری در صنایع بود. این عوامل موجب رشد نسبتاً سریع صنایع داخلی در دهه ۱۳۱۰-۱۳۲۰ گردید. چنان که طبق آمار بانک ملی ایران تعداد شرکتهای به ثبت رسیده در این مدت از ۹۳ به ۱۷۳۵ و سرمایه آنها از ۱۴۳ میلیون به ۱۸۶۳ میلیون رسید. اگر به این رقم کارخانه‌های دولتی و نظامی جدید نیز اضافه گردد، رشد قابل توجهی را نشان خواهد داد.^۲

تذکر این نکته ضروری است که بورژوازی ملی نوپای ایران با زمینداری مالکی همبستگی و

۱. اطلاعات شماره ۷۰۱-۲۰/۸/۱۷ سرمقاله «سیاه چادر» نوشته عباس مسعودی.

۲. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، صفحه ۴۶، نوشته عبدالصمد کامبخش.

پیوند شدیدی داشت و این امر تا حد قابل ملاحظه‌ای از نقش ترقیخواهانه آن در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور می‌کاست.

از طرف دیگر طبقه کارگر ایران نیز در کارخانه‌ها و مراکز جدید صنعتی بوجود آمده شروع به رشد نمود. به طوری که در آستانه جنگ دوم جهانی در حدود ۶۵۰ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول بکار بودند. در زمان حکومت رضاشاه، طبقه کارگر در صنایع ایران وضع رقت‌باری داشت. زیرا با وجود دو برابر شدن هزینه زندگی طی ده سال، دستمزد کارگر تغییری نکرده بود. حداکثر دستمزد ۵-۸ ریال در برابر ۱۲-۱۴ ریال حداقل هزینه روزانه پس از یک روز کار که غالباً از طلوع تا غروب آفتاب بود، پرداخت می‌گردید. ضمناً زنان و کودکان نیز با نازلترین دستمزد مجبور به کار بودند.

راجع به سیاست بازرگانی دولت آنچه باید گفت اینکه حکومت رضاشاه از سیاست اقتصادی انحصار تجارت که سلاخی در دست دولتهاست، نه در راه پیشرفت و ترقی کشور و رفاه مردم و بلکه برای ارضاء سودجویی دربار و جبران کسر بودجه ناشی از مخارج بی حساب آن حکومت استفاده کرد و در اجرای این منظور ابتدا تجارت خارجی و سپس بازرگانی داخلی را به انحصار خود در آورد و بدین ترتیب تجارت خارجی و داخلی کشور ما در دست دولت متمرکز گردید. روزنامه ایران طی یک سلسله مقالات، سیاست بازرگانی رضاشاه را چنین شرح می‌دهد:

یکی از علل عمده پریشانی تجارت و اقتصاد، انحصارهای دولتی است. دولت شصت تا هفتاد درصد بازرگانی کشور از قبیل قند، شکر، چای، پنبه، تریاک و غیره را به نام انحصار به دست نآزموده خود گرفت. خیلی مسخره است که دولت این انحصار بازبها را به بهانه دلسوزی به حال مردم و جلوگیری از اجحاف و گرانفروشی تجار و بالاخره به منظور تنزل دادن کالا و تأمین آسایش عمومی به خود اختصاص داد. ولی در عمل معلوم شد که منظوری جز انباشتن جیب خود نداشت...

سابق بر این معامله چیت آزاد بود و بازرگانان آن را ... متری یک ریال و نمود دینار الی دو ریال می‌فروختند. دولت دلش به حال ملت سوخت و خواست که مردم چیت را به بهایی ارزانتر از این نرخ بخرند و جلوگیری از گرانفروشی واردکنندگان بکنند. دولت به این منظور فریبده چیت را به انحصار خود در آورد. اول قدمی که در این راه برداشت تحمیل ۱۵ درصد بر چیت به نام حق انحصار بود. دولت دید این معامله دخل رایگانی می‌دهد حق انحصار را به ۲۵ درصد بالا برد، باز هم دید عجب منفعت فراوان و آسانی است. باز هم ترقی داد و به ۵۰ درصد رسانید تا بالاخره امروز همان چیت را متری ۶ ریال می‌خریم. یعنی عاقبت در نتیجه فداکاری و مصلحت اندیشی و ملت دوستی دولت چیت ۳۰۰ درصد گران و کمرشکن شد. دولت با همین یک فقره انحصاری در مورد چیت صدها تاجر واردکننده، هزاران بنکدار، کاسب و خرده فروش، میلیونها مصرف‌کننده را به زحمت انداخت، متضرر ساخت و بالاخره سیصد درصد بر میزان هزینه عمومی افزود. تصور می‌فرمایید سایر انحصارها، انحصار قند و شکر و اتومبیل و ... غیر از این بود؟ خیر همه آنها همین نتیجه شوم را بخشید. با این کیفیت دولت از یک طرف بیش از نصف بازرگانی و کسب و کار را از دست بازرگانان ربود و از میزان فعالیت و استفاده مشروع و قانونی آنها کاست، از طرف دیگر عوارض و مالیاتهای روزافزون، کمرشکن و عجیب و غریبی وضع کرد و بر آنها تحمیل نمود. مثلاً در اداره پیشه و هنر (که امروز وزارتخانه شده است) شعبه‌ای به نام «اداره ترویج منسوجات داخلی» تأسیس کرد. با این عنوان

فریبنده و جذاب که حس میهن‌پرستی و خیرخواهی را در هر شنونده‌ای تحریک می‌کند و در راه پیشرفت آن حاضر از برای هرگونه فداکاری می‌شود، ده درصد مالیات بر اجناس پشمی بر خرازی، کلاه، لوازم توال و غیره وضع کردند. مردم همه این مالیات را در راه این منظور «مقدس!» پرداختند و هنوز هم می‌پردازند. ولی آیا می‌دانید که این مالیات نوعی پروانه به جیب کی فرو می‌رفت؟ این مالیات به نام کمک هزینه به کارخانه ابریشم چالوس پرداخت می‌شد. در صورتی که اجناس ابریشمی خارجی تا روزی که آزاد بود و با هزاران ترحمات وارد کشور می‌شد متری سی ریال در همین بازار به فروش می‌رسید و با این نرخ نازل واردکننده استفاده می‌کرد. این کالا را صد درصد گرانتر بر مردم تحمیل کردند. تعجب در این است که تا این اندازه اجحاف را کافی ندانسته ده درصد هم به نام این حسن خدمت و این فداکاری بر سایر کالاهای مورد احتیاج عامه تحمیل کردند.

انحصار پنبه موجب شد که هر بقچه پنبه از سی ریال به صد ریال برسد. انحصار فرش نه تنها ضرر به بازار فرش و پشم خام زد، بلکه رمه‌داری را هم از میان برد. دولت قیمتی بر پشم و پوست گذاشت. این قیمت مطابقت با بازار عرضه و تقاضا نداشت. این دو کالا را در خارجه، در ممالک همجوار بهتر و بیشتر می‌خریدند. نتیجه چه شد؟ رمه‌های ما دسته دسته با هزاران هزار گوسفند از کشور خارج شد و از دست رفت. معروف است که تا چند سال پیش فارس دارای چندین میلیون گوسفند بود. ولی امروز نیم میلیون هم دارا نیست. بدین ترتیب نه فقط پشم خام بلکه خوراک مردم از قبیل گوشت و روغن و شیر نیز در بازار ایران کمیاب شد.^۱

«انحصار تجارت خارجی توأم با عناد و لجاج و نفع‌پرستی منجر به آن گردید که مقدار هنگفتی از اموال بازرگانان در انبارهای گمرک فاسد شده از بین برود.»^۲ «چنان که ... به خاطر شرکت حریربافی چالوس ابریشم‌هایی را که قبلاً اجازه ورود داشته در انبار توقیف کردند و موجب ورشکستگی واردکنندگان گردیدند.»^۳ دولت برای اجرای سیاست انحصار بازرگانی داخلی چهار محصول عمده کشور، برنج، توتون، چای و ابریشم را که بیشتر در گیلان کشت می‌شود تحت انحصار و کنترل سخت قرار داد. ولی از این عمل کشاورزان متضرر شدند و قیمتی کمتر از سابق به دست آنها رسید. به علاوه کشت پاره‌ای از این محصولات در مازندران به املاک اختصاصی رضاشاه تخصیص داده شد. در نتیجه با وجود اینکه برنج و چای گیلان مرغوبتر از برنج و چای مازندران است علی‌هذا در اجرای مقاصد سوء دربار به قیمت کمتری از طرف وزارت دارایی خریداری شد. ابریشم هم که مورد احتیاج کارخانه حریر بافی رضاشاه در چالوس بود، به قیمت دلخواه خریداری و به آن کارخانه تحویل داده می‌شد.^۴

علاوه بر این اقدامات که طوری روغن زده بودند که در نظر سطحی به خیر و صلاح مملکت جلوه‌گر می‌شد، دولت به بهانه تعادل تجارت خارجی و به دست‌آویز اینکه خارجی‌ان نتوانند سرمایه

۱. روزنامه ایران، شماره ۲۰/۷/۴۶۶۸۳ و ۲۰/۷/۵۶۶۸۴.

۲. تجدد ایران، شماره ۲۰/۸/۲۰۳۲۷۶ به نقل از نامه بازرگانان کشور به مجلس شورای ملی.

۳. ستاره، شماره ۱۱۹۵ به تاریخ ۲۰/۸/۱۷ از مقاله «رفع اشتباه یا دفاع از آزادی» نوشته ارسلان خلعتبری.

۴. تجدد ایران، شماره ۲۰/۸/۲۹۳۲۸۵ از مقاله «حقایق گیلان».

خود را از ایران خارج نمایند، کنترل ارز برقرار کرد:

اما قصد حقیقی در برقراری کنترل ارز و مخصوصاً تنزل نرخ حقیقی لیره از ۱۲۰ ریال به ۸۰ ریال، به شهادت همان اشخاصی که حسب الامر این قانون را به تصویب رساندند، در درجه اول حفظ منافع شاه در تبدیل عایدات ریالی او به ارز و فرستادن به خارجه و در درجه دوم واردات دولتی از محل صادرات بازرگانی بود. و این منظور را به جایی رساندند که بر خلاف مقررات همان قانون که خودشان به تصویب رسانیده و اجرا می نمودند ارزشهای متعلق به صادرکنندگان را که در بانکهای مجاز به امانت سپرده شده بودند، به مصرف احتیاجات دربار و دولت رساندند ... در نتیجه ابر و باد و مه خورشید و فلک به کار افتادند تا ناودان ارز به جیب شاه سابق و صندوق انحصار سرازیر و کشور ما در فقر و نیستی غوطه ور گردد ... بدین ترتیب مبلغ هنگفتی دسترنج توده ایرانی به وسیله همین کنترل ارز توسط شاه سابق و متنفذین با شرایط سهل و ارزانی، به ارز تبدیل و از کشور خارج گردید و وزارت دارایی با استفاده از همین ارز و انحصار ورود کالا تحمیلات بیشتری بر مصرف کننده به عمل آورد.^۱

ولی توازن واقعی صادرات و واردات عملی نگردید. زیرا چون امکان کاستن از واردات وجود نداشت، بی توجه به بالا بردن تولید داخلی، صادرات کشور را افزایش دادند تا از این راه به اصطلاح تعادل بازرگانی برقرار نمایند، «ولی چون مقدار کالاهای تولید شده در کشور به زحمت نیازمندیهای داخلی را جبران می نمود و حتی بعضی از اقلام آن کفاف مصرف داخلی را نمی داد، لذا این اقدام دولت موجب افزایش قیمت کالاها در داخل کشور گردید.»^۲

کشور ما در دوره رضاشاه، همچنان به صورت زایده مولد مواد خام به بازارهای جهانی سرمایه داری باقی ماند و صنایع ملی سبک که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بود فقط توانست سهم ناچیزی از نیازهای مردم را تأمین کند. به علاوه این صنایع از نظر تجهیزات فنی کاملاً وابسته به تجهیزات و وسایلی بود که از خارج وارد می گردید و کار آنها نیز تابع خدمات کارشناسان خارجی مخصوصاً آلمانی بود. لذا در عین حال که ایران هنوز به طور عمده به صورت میدان فعالیت سیاست استعماری انگلستان باقی مانده بود، در اثر همراهی و مساعدت رضاشاه دولت آلمان هیتلری نیز موفق به کسب مقام مهمی در اقتصاد کشور شد چنان که در آستانه سال ۱۹۴۱ (۱۳۱۹ شمسی) سهم آلمان در تجارت خارجی ایران بالغ بر ۴۵/۵ تا ۴۸ درصد گردید.

لکن مؤسسات صنعتی که بتوانند به ساختن وسایل تولید بپردازند، در کشور ایجاد نشد و در اجرای طرح کارخانه ذوب آهن، که در دوره رضاشاه سفارش آن به آلمان داده شده بود، به هیچ وجه شرایط ضروری جهت برقراری و ادامه کار آن منظور نشد. زیرا کارخانه ذوب آهن اصولاً باید در مراکزی نصب گردد که تأمین سنگ آهن از آن مراکز به طور متوسط برای مدت پنجاه سال ممکن

۱. تجدد ایران، شماره ۳۲۷۶-۲۰/۸/۲۰ از نامه عده کثیری تجار مطلع به مجلس شورای ملی.

۲. تجدد ایران، شماره ۳۲۷۳-۲۰/۸/۱۷ به قلم م. فرهمند کارمند اداره مطالعات بانک ملی.

شود. حال آنکه در کرج، که به منظور نصب کارخانه ذوب آهن در نظر گرفته شده بود، ذخیره سنگ آهن اساساً وجود نداشت.

ساختمان راه آهن سراسری ایران

میهن ما از نظر دارا بودن کوتاهترین راه بین اروپا و نواحی پر نعمت آسیای جنوبی و جنوب شرقی اهمیت بزرگی را حائز است و از قدیم راههای کشور ما که سهل العبور بوده و نواحی مهمتری را به یکدیگر مربوط می ساخته، بیشتر مورد توجه بوده است. لذا از میان آنها دو راه - راه آسیای مرکزی شرقی و جنوبی، و راه آسیای غربی و آفریقای شمالی و اروپا - همیشه اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده است.

عباس اقبال آشتیانی ضمن بررسی در انتخاب بهترین راهی که خط آهن ایران باید از آن بگذرد، می نویسد:

«بزرگترین و مهمترین راههای آینده ایران دو راه است: اول راه بغداد، همدان، قزوین و انزلی، دوم راه تبریز، تهران و مشهد که راه کاروانی قدیم چین به آن متصل می شد.» و در ذکر اهمیت هر یک می گوید: «راه بغداد - انزلی که از طریق بغداد به خط آهن معروف بغداد - اسلامبول وصل می شود که اگر راه آهن در آن کشیده شود در میان طرق ارتباطیه عالم اهمیت خاصی را دارا خواهد بود و راه تبریز - تهران - مشهد که اروپا را به آسیای مرکزی و جنوبی مربوط می سازد.»^۱

به هر حال خط آهنی که به لحاظ کسب عایدات بیشتر و ترقی کشور برای ایران مفیدتر بوده خط بین شرق و غرب بوده نه شمال و جنوب. حال آنکه منافع استعماری دولت انگلیس برای حفظ هندوستان از خطرات محتمل و به منظور استفاده از خط آهن در حمله احتمالی به خاک اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب کبیر، ایجاب می کرد که خط آهن ایران شمالی - جنوبی کشیده شود نه غربی - شرقی.

اینک مدارک تاریخی مربوط به این امر را از نظر می گذرانیم:

فقره دوم امتیاز نامه رویترا که در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ شمسی) به دست ناصرالدین شاه کلیه منابع زیرزمینی، مالی و صنعتی کشور را به بارون ژولیوس رویترا، تبعه دولت انگلیس اعطا نمود، حاکی است: «دولت علیه ایران از برای مدت ۷۰ سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه آهن بحر خزر الی خلیج فارس را به بارون ژولیوس رویترا، به شرکاء یا به وکلاء اعطا و واگذار می نماید...»^۲

در سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۱ شمسی) که در مجلس عوام انگلستان گفتگو بر سر راه آهن

۱. شفق سرخ، حوت ۱۳۰۲، شماره های ۲۱۶ تا ۲۲۱، «طرح راه آهن ایران».

۲. عصر بی خبری، صفحه ۱۰۸، ابراهیم تیموری.

سرتاسری ایران به میان آمد، لرد کرزن وزیر خارجه اسبق انگلستان گفت:

در مدت بیست سال تصدیق شد که هندوستان باید محاط باشد در یک حلقه جبال و صحاری که بدون تلفات زیاد قشون و پول، غیرقابل عبور باشد. به حق یا باطل این بوده است سیاست تغییرناپذیر حکومت هند. در طول زیاده‌ترین قسمت یک قرن و از بیست و پنج سال به این طرف بزرگترین احزاب سیاسی این مملکت آن را قبول کرده‌اند. این سیاست، هندوستان را از هر حمله‌ای حراست کرده و هیچ ملتی عبور از این منطقه حمایت شده را نیازموده است. اما اگر این راه (راه‌آهن غربی - شرقی ایران) ساخته شود، آن وقت تمام آن سیاست به خطا بوده، به ما می‌گویند این اصول را نپذیرید که سیاست حقیقی هند عبارت است از باز کردن سرحدات آن به طرف مغرب.^۱

حسین مکی در کتاب «مختصری از زندگی سلطان احمدشاه» با اشاره به راه‌آهن ایران می‌نویسد: پس از جنگ بین‌المللی اول و تصرف بین‌النهرین به دست دولت انگلیس، آن دولت در نظر گرفت راه‌آهن بغداد - بصره را به پایان رسانده و آن را تا نقطه مرزی «قری‌تو»، نقطه مرزی ایران و عراق امتداد دهد و میل داشت که دولت ایران را وادار سازد که این رشته راه‌آهن را تا تهران و از آنجا تا دریای خزر ادامه دهد.

این پیشنهاد انگلیسیها به احمدشاه گفته شد، وی چنین اظهار داشت:

«راه‌آهنی که به صلاح و صرفه ایران است، راه‌آهنی است که از دزداب (زاهدان فعلی) شروع بشود و مسیر آن به اصفهان و تهران باشد و از آنجا به اراک و کرمانشاهان متصل بشود، یعنی از شرق به غرب ایران. چنان که از زمان داریوش کبیر هم راه تجارت هندوستان به آسیا و سواحل مدیترانه همین راه بوده است و این راه برای ملت ایران نهایت صرفه را از لحاظ تجارت خواهد داشت ... ولی راه‌آهن عراق - قری‌تو - بحر خزر فقط جنبه نظامی و سوق‌الجیشی دارد و من نمی‌توانم پول ملت را گرفته یا از کشورهای خارج وام گرفته صرف راه‌آهنی که فقط جنبه نظامی دارد بنمایم.»^۲

حتی «نقشه راه‌آهن از بحر خزر به خلیج فارس» در تاریخ ۱۹۱۷ یعنی آغاز انقلاب روسیه در کتابی به اسم «سیاست انگلیس در ایران روشن شد» به وسیله یک نفر هلندی که عضو سفارت آلمان در ایران بوده است ... در آمستردام انتشار یافته که یک نسخه آن در کتابخانه سلطنتی بلژیک موجود می‌باشد ... این نقشه را یکی از محصلین اعزامی به اروپا به نام مهندس عطایی که در سالهای ۱۳۰۵-۱۳۰۶ در برلین بوده، به دست آورده و در سال ۱۳۰۸ انتشار داد و بلافاصله حقوقش قطع شد و چنان تحت فشار قرار گرفت که به فاصله کمی در اتاق انتظار سفارت ایران در برلین خودکشی کرد.^۳

هنگامی که لایحه ساختمان راه‌آهن سراسری ایران در دوره ششم مجلس شورای ملی مطرح

۱. روزنامه تجدد ایران، شماره ۲۰/۱۰/۶-۳۳۲۲، محمد فرهمند لیسانسیه علوم سیاسی.

۲. روزنامه داد، شماره ۲۴/۳/۱۱-۴۶۲، «مختصری از زندگی سلطان احمد شاه».

۳. مرد امروز، شماره ۴۰ سال سوم ۲۴/۴/۲۳، سرمقاله.